بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

24/11/94 اصول عملیه - برائت - برائت شرعیه - روایات دال بر برائت شرعیه - حدیث رفع

**ادله برائت (حدیث رفع)**

**مفاد حدیث رفع**

در مورد حدیث رفع صحبت می کردیم. عرض شد حدیث رفع که با تعبیر های مختلفی فعلش وارد شده است وضع، تجاوز و امثال اینها. این تعبیرات در هیچ جایی متعلق رفع و وضع و مشابهاتش حکمی از احکام قرار نگرفته است. متعلقش یا فعل است یا تبعات فعل است. مؤاخذه فعل تبعه فعل اسم فعل و امثال اینها. اما اینکه وجوب یا حرمت قرار گرفته باشد در هیچ جایی سابقه ندارد. و بنابراین ما نمی توانیم اینجا رفع را به معنای رفع الوجوب بگیریم. این حالا یظهر که بسیاری از کلمات آقایان در این مورد صورت گرفته است بی موضوع می شود. و باید شکل بحث و مدل بحث را عوض کنیم. مثلا مرحوم شیخ یک شبهه ای را مطرح می کنند در مورد اینکه این حدیث آیا شبهات حکمیه را شامل می شود یا نمی شود می گویند ما لا یعلمون ابتدائا حرمت غیرمعلومه و مجهوله را شامل می شود ولی به قرینه سایر فقرات حدیث این مربوط به فعل مجهول است چون همه آنها فعل هستند بنابراین اختصاص به شبهه موضوعیه دارد. بحث اصلا به این شکل نباید دنبال کرد. در اینکه اختصاص به فعل دارد نیازی نیست اصلا به این استدلال که در سایر فقرات مراد فعل هست اینجا هم آیا مراد فعل است یا نیست آن وقت آن بحث هایی که بعدا در کلمات آقایان بحث دنبال شده است که آیا سایر فقرات قرینه ای هم بر اختصاص به فعل هست یا نیست در کلام مرحوم شیخ در درر ملاحظه بفرمایید این بحث شده است در کلام آقای صدر این بحث دنبال شده است که آیا سایر فقرات قرینه هست یا نیست. در کلمات خیلی از آقایان این بحث به طور جدی دنبال شده است که آیا قرینه سیاق قرینه اختصاص ما لا یعلمون به فعل هست یا نیست. ما می خواهیم بگوییم که اصلا اختصاص به فعل اصلا دلیل نداریم یعنی شاهدی نداریم که این جمله در جملات روایی به آن معنا به کار برده شود که رفع به معنای برطرف کردن. اصلا رفع به معنای از بین بردن نیست. رفع به معنای سنگینی یک شیء را از دوش شخص برداشتن و در اطلاقات روایی آن چیزی که سنگینی اش به دوش انسان

می آید یا خود فعل هست قبل از انجام عمل که آمدن سنگینی اش بر دوش مکلف به اعتبار الزام آن فعل هست یا بعد از عمل که سنگینی اش به اعتبار این هست که کفاره ای متوجه انسان میشود یا عقاب و عقوبتی متوجه انسان می شود در قبال عملی که انجام داده است. اما غیر از این اصلا در تعبیرات روایی سابقه ندارد. البته اصل این تقریب که مرحوم شیخ فرموده است که چون فعل است بنابراین به شبهه موضوعیه اختصاص دارد به نظر می رسد که این ناتمام است. این مطلب ناتمام هست. بدین جهت ناتمام هست که خب حتما لازم نیست که شما آن فعل را، فعلی که عنوانش مجهول است بگیرید. مرحوم شیخ اینجوری معنا می کند میگوید فعلی که معلوم نیست که شرب خمر است یا شرب خلّ است این برداشته می شود. مؤاخذه بر او برداشته می شود. خب چرا اینجوری معنا کنیم؟ بگوییم فعلی که معلوم نیست حرام است یا حلال است حالا این عدم علم به حرمت یا حلیتش چه از جهت این است که نمی دانیم داخل در قسم محلل است یا داخل در قسم محرم است که شبهه موضوعیه باشد یا اینکه نه عنوانش مشخص است این عنوان مشخص حکمش معلوم نیست. هر دو آن در واقع علم به جهل به حرمت داریم. بنابراین چیزی که جعل به حرمت آن داریم برداشته می شود. اینکه بگوییم با این بیان اختصاص دهیم به شبهات موضوعیه وجهی ندارد. اصلا می گوید آن چیزی که نمی دانی حلال است یا حرام است مؤاخذه به آن شیء نمی شوی. حلال یا حرام نبودن اختصاص ندارد به جایی که منشأ عدم علم ما به حلیت و حرمت عدم علم به عنوان فعل باشد. نه ممکن است عنوانش مشخص باشد. شرب توتون است شرب توتون عنوانش مشکوک نیست. ولی حکمش مشکوک است.

سوال: یک تقدیری چیزی می خواهد دیگر؟

پاسخ: نه تقدیر نمی خواهد. در واقع اصلا اینکه ما می گوییم که نمی دانیم مراد به علت ندانستن حکمش است. و الا یک چیزی که نمی دانیم حکمش را می دانیم. نمی دانیم این مثلا خمر است که حرام باشد یا ماء نجس است که حرام باشد. اینکه اشکالی ندارد. آن که مهم است این است که حرمت و حلیتش را ندانیم. و الا عنوانش را ندانیم ولی بدانیم علی ای تقدیر حرام است. آن که مشکلی ایجاد نیست. عنوان دانستن یا ندانستنش دخالت ندارد.

سوال: یعنی شارع این را بیان نمی کند. یعنی شارع وظیفه ...

پاسخ: حالا بحث وظیفه بودن یا نبودن نیست بحث سر این هست که اینکه شما می گویید که این را نمی دانیم چه چیزی را نمی دانیم؟ عنوانش را نمی دانیم؟ اگر حالا عنوانش را ندانستیم ولی حکمش را دانستیم. می دانیم عنوانش را نمی دانیم. نمی دانیم خمر است یا بول است. مردد بین دو عنوانی که هر دو هم حرام است. ولی مجرد اینکه نمی دانیم که عنوانش چیست آن باعث می شود که عقاب نشود برایش آن که قطعا مراد نیست. اگر هم عنوان را نمی دانیم از باب اینکه ندانستن عنوان منشأ می شود که حکمش دانسته نشود. چون یک عنوانش محرم است و یک عنوانش محلل است. بنابراین، این اصلا المجهول یعنی المجهول حرمته. نه المجهول العنوان. مجهول العنوان بما هو عنوان، آن خصوصیتی ندارد. و این یعنی آن چیزی که حکمش مجهول است. حلیتا و حرمتا. وقتی حکمش مجهول بود که حلیتا و حرمتا آن اختصاص به شبهه موضوعیه ندارد.

سوال: من میدانم شرب توتون حرام است ولی نمی دانم این شرب توتون است یا چیز حلال لذا در حکمش شک کردم. ... آن وقت می شود رفع ما لا یعلمون. آن چیزی که شما نمی دانید حلال است یا حرام است آن برداشته شده است از شما حرمتش

پاسخ: عیب ندارد شبهه موضوعیه را برداشته است. ولی شبهه حکمیه را چرا برنداشته باشد. شبهه موضوعیه هم شرب توتون را نمی داند حلال است یا حرام است. بحث سر این است که آن چیزی که اینجا انسان نمی داند آیا عنوان شیء را نمی داند بدون اینکه به حکم آن کار داشته باشیم این که نیست. اگر هم عنوان را می گیرد از باب اینکه جهل به عنوان به جهل به حرمت این فعل خارجی می انجامد. بنابراین جایی که عنوانش مجهول است ولی عنوانش هر چه باشد حرام است. آن داخل در این بحث نیست. جهل به عنوان خصوصیتی ندارد. جهل به عنوان از باب اینکه منشأ می شود که ندانم این فعلی که الآن هست حلال است یا حرام است از این باب هست. بنابراین جایی که اصلا جهل به عنوان هم ندارم. می دانم که این شرب توتون است ولی نمی دانم که شرب توتون حرام است یا حلال است. آن را خب شامل چه وجهی دارد که این را شامل نشود

سوال: چرا آن فعل و شیئی که ..

پاسخ: تقدیر نمی خواهد آن هم عنوانش..

سوال: ... به خود فعل دیگر عنوان نمی خواهد تقدیر شود.

پاسخ: نه چرا تقدیر نمی خواهد بحث این است که همان جا عرض من این است آنجا هم که شما می گویید که، جهل به عنوان خصوصیت ندارد. بحث سر این است که اینکه چه چیزی را انسان به آن جهل داشته باشید. فرض کنید که ما در رجال می گوییم فلان راوی مجهول است. فلان راوی مجهول است یک موقعی مرادمان از اینکه مجهول است اینکه نمی دانیم اسمش چیست. یک موقعی مجهول است مراد این هست که فرض کنید فامیلی اش مجهول است. ولی اگر ما همینجوری در رجال کلمه مجهول به کار ببریم به تناسبات حکم موضوع یعنی آن جهتی که برای ما مدنظر هست آن جهت مجهول است. یعنی در وثاقت و عدم وثاقت، حالش مجهول است. در اینجا هم وقتی می گوییم که مؤاخذه بر آن چیزی که مجهول است برداشته شده است. یعنی آن چیزی که مؤاخذه دارد. منشأ مؤاخذه حرمت است. حالا توضیحات دارد من بعدا این را یک مقداری عبارت را دقیق تر می کند حالا فعلا اینجوری تعبیر می کند بعدا یک مقداری توضیحش را بیشتر می دهم. ولی مؤاخذه بر چه چیزی هست؟ مؤاخذه بر کار محرمی که انجام می گیرد. می گوید آن چیزی که منشأ مؤاخذه هست آن معلوم نیست. یعنی حرمتی که این حرمت باعث می شود مؤاخذه بیاورد آن ظهور دارد که آن...

سوال: حرمت ما در محدودیت شبهه موضوعیه؟

استاد: چرا شبهه موضوعیه؟ وجه اختصاصش چیست؟

شاگرد: وجهش این است که وقتی که شما یک شیئی را می گویید این شیء مجهول است ولو به جهت حرمتش. نتیجا می خواهید به حرمت ... ولی در شبهه موضوعیه. شبهه موضوعیه هم اثر حرمت و علت است ولی در شبهه موضوعیه...

استاد: اگر مراد این است که مجهول است از این جهت حرام است یا حلال است چرا اختصاص می دهید به شبهه موضوعیه

سوال:...

پاسخ: تقدیر نمی خواهد. اینکه شما می گویید که این شرب توتون مجهول است. به آن معنا می خواهید بگویید همه اینها تقدیر می خواهد یعنی نمی دانیم که چه عنوانی بر این شیء منطبق است. آیا عنوان محرم بر آن منطبق است

سوال:...

پاسخ: خودش نه. عنوان محرم. فرض این است نمی دانیم آیا عنوان محرم، چون فرض این است که نفس شناخت عنوان موضوعیت ندارد. آیا عنوان محرم بر آن منطبق است یا عنوان محلل؟ این است. پس یک تقدیر است یک خصوصیتی است. اگر به جای این بگویید که نمی دانیم خودش محرم است یا محلل است. فرقی ندارد. این است که به نظر نمی رسد که از این جهت یک تفاوتی داشته باشد که بخواهیم بگوییم که این باعث می شود که این را در شبهه موضوعیه اختصاص دهیم. عرض کردم مدل بحث اصلا باید عوض شود. بسیاری از بحث هایی که آقایان اینجا مطرح کرده اند اصلا نباید به این شکل مطرح شود. من حالا از بعضی از بحث هایی که آقایان در این بحث مطرح کرده اند در مورد بعضی از آن بحث ها،

یکبار بحث را از آغاز خلاصه اش را عرض کنم. ببینید ما عرض می کردیم که متعلق رفع و وضع فعل است. و مراد از اینکه فعل برداشته شده است یعنی سنگینی این فعل از دوش مکلف برداشته شده است. وضع فعل بر دوش مکلف اگر قبل از انجام عمل باشد معنایش این است که آن فعل را ما واجب می کنیم. برداشتن فعل یعنی رفع الایجاب. بعد از انجام عمل گناهی که انسان مرتکب می شود بر دوش انسان است. برداشتن آن از دوش انسان یعنی آن تبعه و گناهی که انسان مرتکب شده است از دوش انسان برداشته می شود. مدلول استعمالی کلام این هست که خود آن گناه کأنه بر دوش من هست شارع آن اعتبار گناه بودن این شیء را بر می دارد. حالا این را بعد بیشتر توضیح می دهم در موردش. خب این تصویری که ما از این روایت داریم. در مورد اینکه فقرات مختلف روایت به چه اعتباری

است بعدا بیشتر صحبت می کنیم. ولی مرحوم شیخ اصلا اینجوری عبارت را تصویر نمی کند. شیخ ابتدائا اولا رفع را به معنای از دوش برداشتن اینها نمی گیرند. رفع را به معنای از بین بردن می گیرند سلب کردن می گیرند. نابود کردن کأنه می گیرند. بعد می گویند که اینجوری صحبت می کنند که آیا رفع متعلقش احکام هست یا افعال هست؟ مرحوم شیخ در واقع به دو قرینه می خواهد بگوید که رفع متعلقش افعال است و وقتی متعلقش افعال هم شد مراد شبهات موضوعیه است نه شبهات حکمیه. اما دو قرینه ای که متعلقش افعال هست چیست؟ یک قرینه، قرینه سیاق است. آن این است که در سایر فقرات حدیث افعال هستند حسد، طیره، وسوسه، ما اضطروا علیه، ما اکرهوا علیه، اینها افعالی هستند که اینجا متعلق هستند پس بنابراین ما لا یعلمون هم باید مراد افعال باشد نه حرمت مجهوله. این یک قرینه. قرینه دوم اینکه در سایر فقرات حدیث مؤاخذه مقدر است. یعنی خود آن فعل را که شارع بر نمی دارد. چه چیزی را از بین می برد چه چیزی را نابود می کند؟ مؤاخذه بر آن عمل را بر می دارد. و ظاهر مؤاخذه این است که مؤاخذه بر نفس مذکورات است. حرمت خودش مؤاخذه ندارد. انجام حرام در خارج مؤاخذه دارد. پس شما اگر یک موقعی می گویید ما لا یعلمون یعنی آن عمل خارجی که انسان انجام می دهد آن اشکال ندارد. ولی شما اینجوری نمی خواهید معنا کنید. می خواهید معنا کنید حرمت مجهوله. حرمت مجهوله که خودش مؤاخذه ندارد. پس بنابراین به قرینه اینکه مؤاخذه باید در تقدیر گرفته شود بنابراین مراد افعال هست خب بعد وارد این بحث می شود که آیا چه چیزی باید مقدر شود؟ مقدر مؤاخذه است اثر ظاهر جمیع الآثار است. بحث دیگری دارد که بعدا مطرح می کنیم که حالا ما بعدا هم به ان بحث می پردازیم. بحث من این هست که این تصویر همین تصویرها ناشی از نحوه فهمی هست که از روایات وارد شده است. اولا اینکه ایشان می گوید برای اثبات اینکه اینجا فعل مقدر است. مراد از این مذکورات فعل است به این دو دلیل استناد می کند. ما عرض کردیم نیاز به این دو دلیل نیست. اصلا وضع و رفع در لسان روایات به افعال تعلق می گیرد. ولی نه به این معنا که تقدیر اینجا ما می گیریم. اینجا وضع و رفع به معنای از بین بردن و نابود کردن نیست. که بگویید شما فعل خارجی را که از بین نمی برید. شارع که فعل خارجی را از بین نمی برد. فعل خارجی از حیطه تشریع و شارعیت شارع نیست که شما

بگویید که اصلا تکوینا هم که از بین نمیرود و تشریعا هم به آن فعل خارجی چی کار دارد. مراد او نیست. مراد این هست که اصلا وضع یک عمل بر دوش مکلف قبل از عمل یعنی اینکه ایجاب آن را به گردنش گذاشته اند. رفعه عن المکلف وضعه علی المکلف یعنی اینکه آن فعل را بر مکلف به دوش مکلف می گذارد یعنی آن را واجب می کند. وضعه عن المکلف ایجابی که می توانسته است بر دوش مکلف قرار گیرد آن را انجام نمی دهد. بعد از عمل هم یک معصیتی که در خارج تحقق پیدا می کند. شرب خمری که در خارج تحقق پیدا می کند ترک صلاه که در خارج تحقق پیدا می کند. خود این شرب خمر را می توانیم بگوییم بر دوش مکلف است. تبعه اش را هم اطلاق شده است و گناهش را هم اطلاق شده است که بر دوش مکلف هست ولی لازم نیست اینجا ما یک تبعه تقدیر بگیریم. آن چیزی که در بعضی از استعمالات هست خود آن شیئ کأنه به دوش مکلف هست. خود آن گناه بر گردن و بر گرده مکلف هست که مصحح اینکه گناه بر گرده اش هست این است که عقوبت می شود یا کفاره می آید و امثال اینها. در عالم اعتبار کأنه آن عمل ناشایستی که در خارج تحقق پیدا کرده است به دوش مکلف سنگینی می کند. این غیر از این است که ما بگوییم که اصلا برداشتن، برداشتنش هم یعنی اینکه آن را کأنه در عالم اعتبار این به دوشش نیست دیگر. به دوشش نیست. درست است که حالا اینکه مصحح اینکه بر دوشش بودن یا مصححش بر دوش نبودن آیا کفاره است یا عقوبت دنیوی است یا عقوبت اخروی هست آن ها یک چیزهایی هست که باید بحث کرد. ولی اینجور نیست که یک تقدیری اینجا باشد. چون وقتی ما رفع را به معنای از بین بردن بگیریم مدل بحث فرق میکند با جایی که رفع به معنای اینکه از دوش برداشتن، رفع به معنای از دوش برداشتن است. و از دوش برداشتن اینجوری تقدیر دیگر نمی خواهد. تقدیر ادبی که بگوییم یک مؤاخذه ای در تقدیر گرفته می شود ولی این اثر دارد در این بحث اینکه آیا به نحو تقدیر باشد یا به نحو غیر تقدیر باشد حالا اثرش را بعد عرض می کنم که اثر اینکه اینجا به نحو تقدیر بگیریم یا به نحو تقدیر نگیریم. خلاصه عرض من این هست که مدل بحث تفاوت پیدا می کند. ما اینجا اصلا نمی خواهیم بگوییم که لفظا چیزی از جهت ادبی یک تقدیر لفظی وجود دارد. اصلا تقدیر لفظی وجود ندارد و تقدیر لفظی اینجا در کار نیست. در ادامه فرمایشات مرحوم شیخ یک بحث

هایی وجود دارد که من بعدا به آن بحث ها می پردازم چون بعدا باید به آن بحث ها پرداخته شود. ولی این نکته ای که الآن می خواهم عرض کنم این هست که مرحوم شیخ خلاصه کلام این هست می فرمودند که اینجا چون فعل مقدر است باید اختصاص داشته باشد به شبهه موضوعیه. ما عرضمان این بود که نه ما نیازی به ان دو قرینه ای که مرحوم شیخ برای تقدیر فعل داشتند نداریم آن مطلب ایشان را قبول داریم که اینجا مراد از مذکورات فعل هست ولی اینکه وقتی مراد فعل شد حتما باید شبهه موضوعیه باشد نه. فعل هم مراد است ولی اختصاص به شبهه موضوعیه نمی دهیم چون ما لا یعلمون یعنی ما لا یعلمون انه حرامٌ أم حلالٌ. و به تعبیر دیگر علم همیشه، علم هیچوقت به ذات شیء تعلق نمی گیرد. علم همیشه به یک جمله تعلق می گیرد. اصل معنای واقعی علم یک جمله هست. ما لا یعلمون فرض کنید این فعل خارجی را اگر می گویم نمی دانم باید بگویم نمی دانم که چه عنوانی بر آن منطبق هست. یعنی یک جمله ای در موردش باید در نظر بگیریم. ما لا یعلمون أنه خمر أو خلٌّ. ما لا یعلمون ان عنوانه ماذا.

سوال: مرحوم شیخ در ذهنشان پیش فرض گرفته است که آن فعل حرام است یا حلال است؟

پاسخ: نه بحث مرحوم شیخ این است که وقتی گفتند فلان چیز را من نمی دانم یعنی عنوانش را نمی دانم. بحث ما این است که درست است ما لازم نیست وقتی می گوییم نمی دانم باید بگوییم عنوانش را نمی دانم. نه، نمی دانم یعنی حرمت و حلال بودن یا حرام بودنش را نمی دانم. و حرام بودن و حرام نبودنش منشأ اینکه نمی دانم که این حرام است یا حلال است دو چیز ممکن است باشد. ممکن است به علت این باشد که چون عنوانش رانمی دانم، نمی دانم حلال است یا حرام است. این شبهه موضوعیه. یا اینکه نه، عنوانش را می دانم ولی حکمش را نمی دانم. نمی دانم یعنی حرمت از حلیت را نمی دانم. اینکه چه چیزی متعلق ندانستن من هست بستگی دارد به تناسبات حکم موضوع. در هر جایی ندانستن اینکه چه چیزی را انسان از آن شیء نمی داند. چه جنبه ای از جنبه های آن شیء را نمی داند. آن بستگی دارد که در چه جمله ای به کار رفته است. در ما نحن فیه ما در واقع شارع مقدس می گوید که من آن چه، فرض کنید اگر مؤاخذه را مثلا اینجا مقدر بگیریم. می

گوید من آن چیزی را که شما نمی دانید بر آن شیء مؤاخذه نمی کنم. این یعنی آن نکته ای که منشأ مؤاخذه هست اگر او را ندانستید مؤاخذه برداشته می شود. چه چیزی منشأ مؤاخذه است؟ حکم شیء و حرمت شیء باعث می شود که انسان با انجام آن فعل مستحق مؤاخذه باشد. اینکه چه جنبه ای ازجنبه های آن شیء معلوم است یا مجهول است، مجهول بودن چه جنبه ای بستگی دارد که آن حکمی که ما در مورد ما لا یعلمون بار می کنیم چیست. اینجا چون ما لا یعلمون، فرض این است که مثلا مؤاخذه بر ما لا یعلمون برداشته شده است این معنایش این است که ما حرمت آن شیء را نمی دانیم. اگر شیئی را حرمتش را نمی دانستید و آن را مرتکب شدید به دلیل اینکه حرمتش برای شما مجهول نبود مؤاخذه بر او برداشته نمی شود. اینکه بگوییم مراد خصوص عنوان شیء هست. عنوان بما هو عنوان خصوصیتی ندارد. عنوان از آن جهت که منشأ می شود که ما ندانیم بالأخره این کاری که دارم انجام می دهم حرام است یا حلال است منشأ مؤاخذه می شود. از این باب که نمی دانم که این کاری که انجام می دهم حلال است یا حرام است.

سوال: عنوان هم که باشد چطوری مختص به فعل می شود؟

پاسخ: مختص به شبهه موضوعیه می شود چون شبهات موضوعیه هست که من عنوانش را نمی دانم. یعنی این کاری که الآن دارم انجام می دهم نمی دانم شرب خمر است یا شرب خل است. چون نمی دانم این مایه ای که جلوی من هست شراب است یا سرکه است. بنابراین کاری که من انجام می دهم شرب خمر است یا شرب خل است؟ یک موقعی هست نه، می دانم شرب توتون دارم می کنم. نمی دانم شرب توتون حلال است یا حرام است. عنوانش را که می دانم کاری که می کنم الآن دارم سیگار می کشم. ولی نمی دانم این سیگار کشیدن حلال است یا حرام است. اینجا عنوان کار من مشخص است که شرب توتون است. ولی نمی دانم شرب تتن حلال است یا حرام است. یک موقعی هست نه عنوانش را نمی دانم. یعنی ماهی که الآن ما می خواهیم بخوریم نمی دانم ماهی پولک دار است یا پولک نیست.

سوال: آن وقت چطوری این عنوان را به... سیاق در آورده است شیخ؟

پاسخ: نه، قرینه سیاق عنوان را در نیاورده است. قرینه سیاق فعل را در اورده است. دو مقدمه است. یک مقدمه اینکه اولا مراد از مذکورات فعل است. اگر مراد از مذکورات هم فعل شد اگر ما لا یعلمون در مورد افعال به کار رفت مراد این هست که فعلی عنوانش مجهول است.

سوال: خب همین اگر اینجوری معنا کنیم چطوری با آن سیاق بعدی سازگار است که خواست قرینه بگیرد اولا؟ بالأخره بعدا که معنا می کند...

پاسخ: منافات ندارد دیگر. یعنی مؤاخذه بر فعلی که نمی دانم که این فعل عنوانش چیست برداشته شده است دیگر.

سوال: خب با بعدی ها سازگاری ندارد که

پاسخ: چرا سازگاری ندارد؟

سوال:...

پاسخ: بحث لا یعلمون است. بحث سر این است که لا یعلمون یعنی چه. سیاق که به آن جهتش ربطی ندارد. سیاق از این سیاق دو نکته دارد. سیاق اولا باعث می شود که در ما لا یعلمون مؤاخذه تقدیر گرفته شود ثانیا فعل مراد است. این دو جهت. اما اینکه سیاق مراد از ما لا یعلمون، ما لا یعلمون عنوانه، به سیاق ربطی ندارد که آن ما لا یعلمون دارد که

سوال: ندارد درست است ولی آن ها هم فعلی هست مگر نیست؟

پاسخ: فعل هست ولی مؤاخذه بر آن فعل. پس آن مؤاخذه را خطا کرده اید. مؤاخذه بر حسد برداشته شده است.

سوال: .....

پاسخ: نه آن ربطی به آن سیاق ندارد. ما لا یعلمون بحث سر این است که لا یعلمون یعنی چه. این به سیاق ربطی ندارد که. لا یطیق عنوانه که ندارد.

سوال: خب همین است چون نمی شود ما می گوییم که...

پاسخ: توجه نمی کنید شما. دو نکته است

سوال: یک حیثیت اختصاصی هست این را می دانم که اختصاص دارد به ما لا یعلمون...

پاسخ:

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد